

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که متعرض کلمات مرحوم آقای اصفهانی شدیم در شرح آیه مبارکه اوفوا بالعقود و فرمودند اموری بیان بشود، یکیش هم راجع به کلمه وفاء و دیروز عرض شد که راجع به کلمه وفا بیشتر شرح ماده را دادند که اصل وفا از چه ماده ای است اما شرح هیئت های افرادی به اصطلاح ما مثل باب افعال، باب تفعیل، باب استفعال، این مواد و این هیئاتی که در قرآن آمده و در روایات این را دیگر ایشان متعرض نشدند، بعدش هم متعرض معنای هیئت ترکیبی شدند لکن باز به لحاظ قانونی یعنی این که آیا دو تا حکم در می آید، یک حکم در می آید، حکم وضعی در می آید یا حکم تکلیفی، این جهت را هم ایشان بررسی کردند. ما عرض کردیم که در بحثی که ایشان راجع به مفرد، راجع به ماده فرمودند بحث باید بود خوب است، کاری که فرمودند خوب است و در کتب لغت هم متعرض شدند و راجع به هیئت ایشان هیئت افرادی که باب افعال باشد را متعرض نشدند، راجع به هیئت ترکیبی هم بحث لغویش را متعرض نشدند، بحث اصطلاحی را متعرض شدند چون ما معتقدیم حتی در هیئت ترکیبی یعنی ماده اوفوا این هم یک فهم عرفی دارد، نمی خواهد حالا بگوییم فهم قانونی لذا ما به طور طبیعی در تحلیل این جور کلمات سه مرحله را طی می کنیم، یکی عرف عام که اصطلاحا لغت است، دو عرف خاص که اصطلاحا قانون است، سه اصطلاح عرف اخص که اصطلاحا شریعت است یعنی در این شریعت مقدسه این هیئت ترکیبی به چه معنا بکار برده شده است آیا به معنای حکم تکلیفی است یا وضعی یا هر دو یا اصلا چیز دیگری مثلا باشد.

علی ای حال کیف ما کان به نظر ما روش دقیق بحث این نحو است که معلوم بشود که ایشان چه مقدار از بحوث را مطرح نفرمودند. مطلب دیگری که این جا هست، دیروز ما یک مقداری متفرقات هم صحبت کردیم بعد از درس یکی به من می گفت که امروز از بحث خیلی خارج شدیم، خب این بحث لغوی این است، تازه ما همه حرف ها را نخواندیم یعنی مثلا فرض کنید در کتاب لسان العرب

سه صفحه، چهار صفحه راجع به ماده وفاء آورده قاعده علمیش این است که کل آن ها خوانده بشود و تحلیل بشود و مناقشه بشود که این خودش یک هفته طول می کشد ما دیروز خیلی مختصر گفتیم چون طبیعت بحث لغت این جور است، بحث لغت عرف است، عرف عام هم در زبان عربی اصولا یک عرف پراکنده ای است مثلا عربی مکه، عربی مدینه، بعد عربی ای که زمان امام صادق بوده، بعد تدوین لغت، چون یک مشکلی که ما اصولا در این جهات داریم تدوین لغت است چون تدوین لغت کاری کرد که حدود الفاظ کاملا مشخص بشود لذا لغویین این بحث ها را هی مطرح کردند چون طبیعت لفظ این بود که یک حدود واضحی داشته باشد، این را پریروز ها هم متعرض شدیم و عرض کردیم که در باب عقود روی لفظ خیلی کار می شود روی این جهت است چون فعل خودش ذاتا ابهام دارد، دود مشخص ندارد، به خلاف لفظ که حدودش نسبتا مشخص است، البته الفاظ یک طبیعت های خاصی دارند، فرض کنید مثلا همین چوب درخت مادام ریشه دارد در زمین است بهش درخت می گوئیم، همان را کنسیم کنار گذاشتیم هیزم، ببینید یک واقعیت است اما شکل های مختلف و الفاظ مختلف می گیرد و در مسائل اعتباریات روی الفاظ خیلی حساب می کنند، این شاهد را یادم رفت بگویم، این که شاهی بر این است که مطلب آقای اصفهانی درست نیست که آن امر معنوی الان هم در سطح جهانی در این معاهده ها، برنامه ها مثل همین برنامه جامع اقدام مشترک، این برنامه ها، معاهده ها و قرار داد ها یکی از کار های بسیار مهمشان یک مدت زیادی را صرف آوردن الفاظ می کنند، این چرا؟ چون این نکته اش همانی است که من گفتم چون اگر یک لفظی بیاید یک جای معنایش خاص باشد این همان انشاء می شود، یک مقدار تغییرش بدهند مثلا بگویند بیست تا درخت یا بگویند بیست تن هیزم، هیزم با درخت فرق می کند، اینی که اگر در معاهده ها شنیده باشید خیلی دقت در لفظ می کنند چون می دانند لفظ اگر آورده شد این همین انشاء می شود، این همان نکته ای است که من گفتم و إلا می گوید آنی که در قلب ما بود این بود، حالا لفظ یکم کم و زیاد شد، این دلیل قوی است بر حرف بنده تصادفا. این همه دقت می کنند در اختیار الفاظ و بعد هم وقتی به یک زبان ترجمه می کنند باز توضیح می دهند که این لفظ در آن لغت دارای دو معناست، این معنا اراده شده است یعنی می آیند محدود می کنند چون طبیعت لفظ محدود کننده است باز الفاظ به خاطر این که حالات فرق می کند لفظ عوض می شود، این این طور نیست و چه در

هیئت ترکیبیش، همین لفظ کشیدن، حالا گفت سیگار کشید یک معنا دارد، طناب کشید یک معنا دارد، پلو کشید این ها همه الفاظ است که لفظش کشیدن است لکن معانیش با هم فرق می کند، اگر دقت بکنید و نگاه بکنید خیلی الان در مواد همین برنامه جامع اقدام مشترک این لفظی که این جا آمد در لغت انگلیسی این طور بود لکن این در یک لغت بود، این قدر این ظرافت ها را مراعات می کنند، این نکته اش همانی است که من عرض کردم چون این ها می گویند اگر ما به لفظ گفتیم همین ثابت است چون واقعیتی ندارد، اگر گفتیم درخت بخر این درخت، گفتیم هیزم بخر یعنی هیزم، نگو هیزم با درخت یکی است.

پرسش: سختی کار هم همین است

آیت الله مددی: برای همان نکته ای است که من عرض کردم، دقت زیاد برای این است که چاره ای ندارند چون می گوید سرش هم این است که می خواهد بعد ها اختلاف بر ندارند، بگویند درخت بخر یا هیزم بخر

پرسش: چرا پس در اسلام شرط نشده کتابت و در محضر بودن و سه چهار تا شاهد امضا بکند، خانه را هم با لفظ می توانستند در صورتی که اگر کتابت می شد دقیق تر بود، آلمان هم همین را گفته که گفته کتابت لازم است برای منزل ولی در اسلام نیست آیت الله مددی: آن چون شرح عرف است فعلا از آن عرف خارج می شویم.

پرسش: فلسفه قیود برای چه شد؟

آیت الله مددی: تخاصم و غرر و روشن بودن و دقیقا چه باشد، چون تمام این ها آثار دارد، آن نکته اساسیش این است که اگر یک تعبیری کرد همان ثابت می شود، نمی آید بگویند معنایی که در قلب من بوده، این را نمی آید بگویند.

بعد ایشان فرمودند: «و إيفاء المکیل إعطاءه تاما».

البته ایشان درهم الوافی هو التام

ظاهر، البته ایشان را نمی فهمم اراده کردند یا نه، شاید از این عبارت ایشان در بیاید که وفاء به معنای تام است و وافی، ایفاء به معنای اتمام و تمام کردن است، جعله تاما و لکن عرض کردم در کتب لغت تصریح شده وفاء و ایفاء و وفاء یکی است، لنوفینهم

اجورهم و ابراهیم الذی وقی، گفتند این جا یکی است، حالا ایشان دارد و ایفاء المکیل اعطاوه تاما، من نمی دانم ایشان تاملی دارند یعنی در این جهت نکته ای دارند یا نه، ایفاء را با این حساب با وافی فرق گرفتند. عرض کردم آن ها معتقدند و عرض کردیم الان من در روایتی که در کتب صحاح ست آمده ماده وفا یعنی هیئت وفاء را ندیدم، ثلاثی مجرد، وفاء مصدرش هست اما هیئت ثلاثی مجردش را ندیدم، اما در روایات ما هست و این ممکن است مشکلی ندارد، ممکن است در زمان پیغمبر ف بنذرک متعارف نبوده، زمان امام صادق متعارف شده و این که در کتب لغت آمده اوفی بنذره، وفی بنذره، وفی بنذره هر سه به یک معناست این احتمالا مال قرن دوم باشد نه زمان صدور آیات.

پرسش: اگر این جور باشد پس اختلاف صیغ به خاطر چه بوده؟ اگر همه به یک معنا باشد پس اختلاف صیغ برای چیست؟

آیت الله مددی: هیچ نکته ای نداشته

در کتاب آلوسی نوشته آن جایی که تشدید است برای تاکید است مثلا، وفی بنذره و وقی یعنی تاکید کرده

پرسش: ثمره ای ندارد

آیت الله مددی: بله این بحث دیگری است، الان فعلا بیشتر جنبه حکایت

ایشان دارد و ایفاء المکیل اعطاوه تاما، ایفاء هم در قرآن بکار برده شده در مکیل، استیفاء هم بکار برده شده، الذین إذا اکالوا علی الناس

یستوفون، البته مکیل نیامده لکن اکتالوا آمده است، اخذه تاما پس استیفاء هم به معنای اخذ است

و الموافاة إنهاء الوفاء، و لفظ موافات یعنی باب مفاعله الان در ذهنم نیست در قرآن آمده باشد، در این حدیث معروفی که ما داریم و

آیا این حدیث هم پیش اهل سنت هست یا نه الان در ذهنم نیست، در آن دعائی که نسبت به حجر الاسود است لتشهد لی بالموافاة، این

چون موافات را انها الوفا می داند یعنی من به آن میثاقی که بسته بودم آن میثاق را به آخر رساندم یعنی تمامش کردم، بانتهاء الوفاء

بالمیثاق إلیک بحجر الاسود، آن میثاقی را که خدا، آن قرارداد و پیمانی را که خدا، عهدی را که خدا در تو قرار داد من این را به تو

رساندم، انهای وفا کردم

نظرا إلى التقامه، التقام در لغت عربی واضح است همان لقمه یعنی در خوراندن و در لقمه دادن، مثل لقمه دهان کسی لقمه گذاشتن چون در روایت دارد که خداوند میثاقی را که از بندگان گرفت در این حجر الاسود قرار داد پس این میثاق در آن جا هست، آن میثاق این است که افرادی که تمکن دارند به حج بیایند، این می گوید من هم وفاء کردم، آن میثاقی که در تو بود من هم رساندم

نظرا إلى التقامه الميثاق المأخوذ على العباد

آن میثاقی را که خداوند بر بندگان گرفته است چون در آن روایت هم دارد که عمر حجر الاسود را بوسید و گفت که لو لا أنى رایت رسول الله، دیدم که تو را بوسید لآنک حجر لا تضر و لا تنفع، بعد حضرت امیر بودند فرمودند نه این طور نیست و اشاره به این مسئله میثاق کردند

ولذا ورد: إنه يمين الله فى الأرض، این دست خدا، یمین ممکن است مراد دست راست باشد و ممکن است مراد قدرت الهی یا اخذ بیعتی که با دست بخواهد بکند
«ويقال: وافى عنه أى حج عنه».

البته این یقالی ای را که ایشان دیدند من فعلا در لسان العرب ندیدم، شاید در کتب دیگر نقل کردند، احتمال هم می دهد شاید از مجمع البحرين نقل کردند چون گاهی اوقات مجمع البحرين حرف این جوری دارد
ويقال: وافى عنه، این در ماده وفا در مجمع البحرين بیاورید چون بعید است مرحوم آقای اصفهانی خودشان این مطلب را فرموده باشند، از جایی نقل کردند.

وافى عنه أى حج عنه، این به معنای حج است وافى، خیلی هم بعید است وافى به معنای حج، خیلی معنای بعیدی است.
بله در روایات ما دارد که وافى الحجاج، وافى الحجيج و لذا در لسان العرب دارد وافاه اتاه یعنی آمدند.
یکی از حضار: اساس البلاغة دارد

آیت الله مددی: آهان زمخشری دارد، عرض کردم باید از جایی گرفته باشد، من همه کتب را نگاه نکردم من لسان العرب را نگاه کردم، عبارت اساس البلاغة را بخوانید

یکی از حضار: و نزل الحاج منی كما يقال و اذا حجّ

آیت الله مددی: وافی عنه ای حج عنه، ندارد، و يقال وافی عنه با کلمه وافی، عرض کردم در کتاب لسان العرب اصلا وافی ای اتی، وافی یعنی آمد اما وافی عنه به معنای حج عنه نیست، آنی که شما خواندید عنه ندارد، خیلی عبارت ها را با دقت و با ظرافت پیگیری بکنید که روشن بشود. احتمال می دهم مجمع البحرین داشته باشد چون حرف های نسبتا ضعیف دارد

و يقال: وافی عنه ای حج عنه

بله داریم وافی الحجج، حجاج رسیدند که اگر ما بخواهیم به فارسی ترجمه بکنیم حجاج به آخر شد که این

یکی از حضار: مجمع البحرین آمده بود

آیت الله مددی: آهان، احسنتم، من ندیدم بودم اما عرض کردم یک منظومه فکری را ما داریم چون می دانم آن کتاب از این حرف های ضعیف دارد

پرسش: روایتی را نقل کرده

آیت الله مددی: وافی عنه که نداریم

پرسش: معنای مستعمل فیه اش را می آورد، معنای لغویش را نمی آورد

آیت الله مددی: وافی الحجاج را ما داریم و الحجاج متوافرون و مطوافون، این هم داریم. وافی عنه به معنای حج عنه را فکر نمی کنم.

پرسش: ظاهرا روایت دارد که احصیت لعلی ابن یقطین من وافی عنه فی عام واحد خمس مائة

آیت الله مددی: همین وافی عنه در این جا یعنی وافی به حج آمدند، کلمه عنه نیست، چون علی ابن یقطین اموال زیاد داشت این روایت دارد که پانصد تا، کمتر هم دارد، از طرف خودش از کوفه به حج می فرستاد حج مستحبی، دارد که در تلبیه پانصد نفر می

گفتند لبیک عن علی ابن یقطین، یک جای دیگری هم دارد که نرخ هایشان هم مختلف بود از پانصد درهم می داد تا ده هزار درهم، به بزرگان مثل عبدالرحمن ابن حجاج هم داد که به او ده هزار درهم، اسم هم برده شده افرادی را که ایشان برای حج فرستاد، نه همه شان، بعضی هایشان

علی ای حال کیف ما کان آن وقت این وافی عنه ای حج عنه، یعنی وافی یعین وافی الموسم، در موسم در ایام حج، آن وقت این وافی هم همان معنای آخر است، خوب دقت بکنید مثلاً شما در قم نمی گوئید وافی الزوار در قم، چرا؟ چون آخر ندارد زوار هر روز می آیند، در حج چرا وافی می گویند؟ اولاً چون حج زمان دارد و محدود است، یعنی اگر فرض کنید روز بیستم ذی حجه به مکه رسید وافی نمی گویند، وافی حجاج محدودند، هم سفر محدود است، یعنی مکه می آید برای مکه نه این که بیاید مکه بعد جای دیگر برود، آن را اصلاً حساب نمی کنند، چون سفر نهایت دارد، عدد نهایت دارد، این کلمه وافی به این معناست، وقتی جایی باشد که مثلاً وافی فلان بلد، این وافی را یعنی آخر سفرش بود. این وافی را در روایت داریم لذا این را اگر به فارسی بخواهیم بگوییم مثلاً به آخر رسیدند، به پایان آمد، پایان شد، این پایان به این جهت است، مثلاً آخرین کاروان. آخر شدند، حجاج آخر شدند، حجاج به مکه رسیدند، مراد از آخر در این جا وافی از این ماده است، حالا ایشان فرمودند وافی عنه ای حج عنه

و لأجله جعل الحج ونبذ الميثاق متضادين فی الخبر المتکفل لجنود العقل والجهل حيث قال (ع)، سند روایت نقی نیست، اشکالات دیگر هم دارد وارد بحثش نشویم

الحج وضده نبذ الميثاق

البته این احتمال دارد چون حج را به لحاظ حج به معنای قصد است، خود حج البيت قصد است، شاید امام مرادش این بوده که اگر امام قصد بکنند این حج است، نرود میثاقش را انجام ندهد، یکی هم به خاطر این که شاید حج این خصوصیت را دارد، حج اصطلاحی یعنی امام می خواهد مثل مرحله ملاکات، یعنی حج یک واقعیتهای دارد و یک میثاقی است که خدا بر بندگان گرفته است یا در یک روایت دارد که حضرت ابراهیم فرمود هلموا الی الحج، افرادی که در ذریه و عالم ذر بودند همه جواب دادند، هر کسی که یک بار لبیک

گفت یک بار حج می رود، دو بار دو بار الی آخره، این معنایش این نیست که حج یعنی نبذ الميثاق، ممکن است به یکی از این دو معانی که عرض کردیم چون در این روایت مبارکه، إن شا الله مبارکه باشد، روایت جنود العقل و الجهل یک مقدار مثلاً نوشته الوفاء و ضده الغدر، این جوری است، یک مقداریش یک سطر و خرده ایش در اعتبارات شرعی وارد شده مثلاً الصوم و ضده الافطار، الصلوة و ضده حالا نمی دانم چه، یادم رفته، تازگی هم نگاه کردم، پریروز هم نگاه کردم، و الحج و ضده نبذه الميثاق، این اضافه این جنود عقل و جهل اضافه بر امور اخلاقی و امور واقعی موارد عقل عملی اضافه بر آن بر اعتبارات شرعی هم تطبیق فرمودند، یک سطر و خرده ای است که صلوة و صوم را آوردند و حج را هم در آن جا آوردند

فتبین من جميع ما ذكرنا أن مادة الوفاء والایفاء، عرض کردم ایشان در این شرحی که دادند به لحاظ ماده شرح دادند، خب زحمت کشیدند

بمعنی التمامية والاتمام تقریباً

این سه تاست، البته ایشان در دو تا هیئت آوردند، هیئت ثلاثی مجرد و مزید، عرض کردم در کتاب لسان العرب از شَمِر نقل کرده که وفی یعنی تمّ و اوفی اتم، بعد نوشته لغویون دیگر بر ایشان اعتراض کردند که وفی و اوفی یکی است. بلکه بعد نقل می کند در کتاب آلوسی هم آمده وفی و اوفی و وفی یکی است، این سه تا به یک معناست.

بمعنی التمامية والاتمام تقریباً

ایشان تقریباً گرفته، من نشد کتاب فروق اللغات مرحوم جزائری را نگاه بکنم فرق بین ایفاء و تمام، در کتاب لسان العرب در ماده تمّ نوشته است که فرق بین وفاء و تمام را گفتیم، من امروز هم دو مرتبه، دیروز پریروز هم یک مرتبه تمام این تمّ را نگاه کردم امروز هم تمامش را نگاه کردم ندیدم، یا من نفهمیدم یا ایشان یادش رفته بنویسد.

پاسخ پرسش: فرو اللغات مال نوه مرحوم سید عبدالله جزائری است، الفروق ابو هلال عسگری از قدماست، آن هم کتاب خوبی است و مرد ملایی هم هست، این عسگری هم مال یک شهری است که الان نیست، ایشان مال سامرا نیست، یک مقدار عسگری ها مال شهری در خوزستان هستند عسگر مکرّم، آن شهر الان از بین رفته است، ایشان مال خوزستان است

على ای حال فی قبال التّرك والتّجاوز عن الشیء

خب تعجب است که ایشان در مقابل غدر و غدر هم به معنای طرد گرفتند، عرض کردیم آنی که ما در قرآن داریم به عنوان مقابل دوتاست، یکی ماده ایفاء را در مقابل اخسار و خسارت و کمبود بکار برده است و لا تخسروا المیزان الذین اذا اکتالوا الناس یستوفون و إذا کالوهم أو وزنوهم یخسرون، یکی اخسار و کمبود که این با تمام هم انصافا می سازد، یکی هم در مقابل نقض است و لا تنقضوها، دو مورد ما در قرآن در مقابل ماده، این دو موردی که من حالا با مراجعه سریع به معجم المفهرس، با دقت نه، دو مورد آمده شده یکی نقض است، یکی هم مسئله اخسار و خسارت و کمبود است. حالا باید این جا نگاه کرد اوفوا بالعقود آیا مراد در مقابل این ایفاء اخسار است یعنی عقد را کم نگذارید، تکمیل به معنای این که کم نگذارید یا در مقابل لا تنقض است، نقضش نکنید، ایفا کنید یعنی نقضش نکنید، مشکل دیگر باز در کلمه نقض است، چون عرض کردم کلمه نقض همان طور که در رسائل گفته نقض را گفتند به معنای سست کردن است، چون در آیه مبارکه هم دارد که کالیتی نقضت غزلها، این نقضت نه به معنای پاره کرد آن چه که رشته بود آن را پاره نکرد بلکه شلش کرده، باز کرده که در معرض پاره شدن است لکن بعد ها این اصطلاح نقض در خود لغت عرب هم هست به معنای ازاله آمده است، معنای اعدام و نابود کردن آمده است، نقض البناء اصلا بنا را برداشت، این اصطلاح آمده و بعد تدریجا یک روایتی است که من از امیرالمومنین در اوصاف پیغمبر دیدم و لا تناقضت اقواله، من خیال می کنم که در نهج البلاغه دیدم، خودم هم بعد ها در نهج البلاغه بررسی کردم پیدا نکردم، یکی دو نفر دیگر هم در نهج البلاغه بررسی کردند پیدا نشد اما من در ذهنم هست که این را دیدم که امیرالمومنین یکی از اوصاف پیغمبر که این مطلب عجیبی هم هست یعنی پیغمبر از روز اولی که مبعوث شدند تا لحظه آخر تمام اقوال حضرت یکسان بود، و لا تناقضت اقواله. و من سابقا عرض کردم ما کلمه تعارض را در روایات نداریم، تناقض

.....
را هم فکر می کنم شاید در بعضی از عبارات اهل سنت یا مثل همین، اختلاف را داریم، این را در قرآن هم داریم ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافًا كثيرًا، کلمه اختلاف داریم اما تناقض بعد ها در منطق و در همان معقول و این حرف ها دیگر تماماً به معنای وجود و عدم شد که از ضدین هم شدید تر شد، اما در اصل لغت این جور نبوده، به این شدت نبوده بعد آقایان این را تندش کردند و خیلی شدیدش کردند، از ضدین هم شدید تر شد چون لا یرتفعان و لا یجتمعان، علی ای حال آن وقت لا تنقضوا به چه معناست؟ پیمانتان راست نکنید؟ اوفوا بالعقود یا این پیمان ها را از بین نبرید؟ عرض کردم ایشان فرمود در وفی ضده الغدر، این در کتب لغت آمده اما آنی که در خود قرآن است به عنوان ضدش این دو تا ذکر شدند.

پرسش: سست کردن یعنی عمل نکن

آیت الله مددی: یعنی می تواند آن بهم بزند ، می تواند نه این که عملاً، یا این که بگوید من این قیدش را قبول ندارم، فلان شرط کردیم این به هم زدن لازم نیست باهم باشد، به قول امروز نق نقی هم بکند، اشکالاتی بکند، پولش را من گفتم صد هار تومان نه نود تومان بیشتر نمی دهم، ببینید مراد از نقض، البته نقض در این جا نیامده است. این آیه مبارکه را بیاورید، این آیه مبارکه لا تنقضوا بعد از ایفاء آمده است، الان آیه اش در ذهنم نیست می ترسم قرآن را بد بخوانم، این آیه لا تنقضوها نمی دانم ایمان است که بعد و لا تنقضوها،

یکی از حضار: اوفوا بعهد الله إذا عهدتم و لا تنقضوا الايمان بعد

آیت الله مددی: لا تنقضوا الايمان، این لا تنقضوا را بعد از اوفوا بعهد الله إذا عهدتم آورده است، علی ای حال کیف ما کان این را هم یک توضیحی عرض می کنم، فعلاً فقط

و إيفاء الكيل إعطاءه تاماً، فی قبال التجاوز عنه باعطائه ناقصاً، واستيفاءه بالعكس یعنی اخذ،

و لعل تحريم النقص والنكث مع أنهما فی قبال الإتمام لكونه أبلغ وأكّد من تحريم التجاوز عنه

یعنی تجاوز ضعیف تر است اما نقض شدیدتر است

و عدم التیام به؛ فإن النقض جعل العقد محلولاً

توضیح این را من عرض کردم، یعنی ایشان باید کلمه نقض را می فرمود چون در قرآن در مقابل ایفاء بکار برده شده، جعل العقد

محلولاً یعنی سست کردن، همانی که الان توضیح دادم چون ظاهر آیه مبارکه هم همین است کالتی نقضت غزلها من بعد قوة، این را

سست کرد

پرسش: حل باز کردن نیست؟ محلول یعنی باز بشود

آیت الله مددی: یعنی شل کردن و سست کردن یعنی وقتی که نخ های طناب پیچیده است کنده نمی شود اما وقتی شل کردند کنده می

شود، بازش که کرد قابل از بین رفتن است

و الغدر تركه والتجاوز عنه، فتحریم الأول أبلغ وأكّد من تحریم الثاني بعنوانه

یعنی اگر گفت نقض حرام است پس غدر و خیانت به طریق اولی حرام است، این مطلب ایشان درست است، این مثل این که اگر گفتن

اوف حرام است ایذا پدر و مادر به طریق اولی حرام است

و بناء على ما ذكرنا فمتعلق العهد والعقد وإن كان من الأعمال اگر چه از اعمال باشد

و الوفاء به والقيام بمقتضاه إيجاده چون اگر از اعمال باشد مراد این است مثل اتموا الصيام، نه اعتباری، اتمام مثل اوفوا الكيل، اتمام

خورده به یک شیئی یعنی کیل، ان شا الله من یک توضیحی می دهم، یک دفعه اتمام به عمل خود انسان می خورد اتموا الصيام یعنی

ایجادش بکن یا قیام بکن، ایجاد

و إن كان من النتائج، اما اگر از نتایج باشد

كما في العقد على ملكية عين بعوض

چون گاهی اوقات این اتمام به فعل انسان می خورد مثل اتموا الصيام، گاهی اوقات می خورد به یک شیء خارجی که موفی می شود،

اوفی اگر کرد، ایفا کرد آن محقق می شود مثل اوفوا الكيل، عمل شما به این خورده یعنی امر به عمل شما خورده و عمل شما یک

موفی در خارج دارد که کیل باشد، یک دفعه کیل نیست مثل عقد است، این مطلب را البته مرحوم آقای اصفهانی توضیح ندادند که در لغت عرب اگر مستقیم بهش بخورد مثل اوفوا الکیل یک جور می شود، اگر مستقیم نخورد مثل اوفوا بالعقود باید جور دیگری بشود، این زمینه اول کار را من بگویم، ایشان این را توضیح نداده است

إن كان من الاعمال، من الاعمال مثل اتموا الصيام، مثل اوفوا الکیل به نظر ایشان، به نظر ما این جا غیر از این که عمل هست یک موفی هم دارد، چیزی که آن وفا توش هست اما در اتموا الصيام دیگر ندارد، خود عمل است و القيام بمقتضاه ایجاده و إن كان من النتائج كما فی العقد على ملكية عين بعوض

اگر در این جا بود در این جور جاها به باء متعدی می شود مثل اوفوا بعهد الله، و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم، این جور جاها اوفوا بالعقود به باء متعدی می شود، نکته بحث این است که مثل اوفوا الکیل معنا بکنید این را ایشان مطرح نفرمودند، اوف الکیل را ما الان می فهمیم یعنی آن پیمانه خارجی که هست این را کامل بکنیم، چند دفعه عرض کردم در زندگی بشر وقتی یک شیء را به لحاظ حجمش نگاه می کردند می گفتند مکیل یا کیل یا به فارسی پیمانه، اگر به لحاظ سنگینیش نگاه می کردند می گفتند موزون یا وزن، وزن به لحاظ سنگینی، اگر به لحاظ این که افرادش را حساب می کنند تفاوت مختصرش را حساب نمی کردند معدود مثل گردو یا تخم مرغ، اگر هیچ کدام از این ها نبود به همان اوصاف ظاهریش اکتفا می کردند می گفتند مشاهده یا عین مثل گوسفند، مثلا می گفتند گوسفند ده هزار تومان، سابقا، حالا که صحبت میلیونی است، علی ای حال این ها انواعی بود که داشتند، آن وقت اوفوا الکیل یعنی آن حجم را پیمانه ای که داریم این را پر بکنید، اگر وزن بود الذین إذا اکتالوا على الناس این جا هم کیل آمده او وزنوهم یخسرون، این ها در چه کیل که مراد حجم است، چه سنگینی که مراد وزن است، البته دیگر معدود ذکر نشده آن ها را هم شامل می شود.

پرسش: باء می توان زائده هم باشد

آیت الله مددی: آهان احسنت، آیا باء زائده است، اوفوا العقد یعنی اوفوا العقود مثل اتموا الصیام الی اللیل، مثل اوفوا الکیل، آیا در این جا باء زائده است

اصطلاحی در کتب ادب دارند خصوصا در آیات مبارکه که اگر حرفی زائد بود می گفتند للتاکید، چون می گویند زائد در قرآن نمی شود بکار برد، در همین مغنی چهارده تا معنا برای باء کرده الرابع عشر التاکید و هی زائده، اصطلاحشان این است که اگر بخواهند بگویند یک حرف زائد است به احترام قرآن می گویند برای تاکید نه برای زیادت، اصطلاح خاصی است

و إن كان من النتائج كما في العقد على ملكية عين بعوض فإتمامه

حالا بنا به این که اتمام با ایفاء فرق داشته باشد

فإتمامه وعدم التجاوز عنه بإیفاءه

ایفاء العقد مثل ایفاء الکیل، سوال روشن شد؟ اوفوا الکیل با اوفوا بالعقود یکی است یا دوتاست؟ این هم مشق شب به قول آقایان، من می گویم دو تاست، حالا چچور فرق می کند را ما در تحلیل سوم ان شا الله عرض می کنیم چون تحلیل بعدی ما هیئت افرادی است، تحلیل سومیش هیئت ترکیبی در عرف عام و در عرف خاص است و بعدش هم عرف شارع اگر داشته باشد پس بایفاءه، نکته فنی روشن شد؟ ایشان گفت ایفاء الکیل و گفت ایفاء العقد، یعنی هر دو یکی است، ایفاء را هم می شود به کیل زد و هم می شود به عقد زد، ظاهر آیه که یکی نیست، آیا نکته ای دارد؟ اگر باشد خیلی ظریف است اگر آن نکته ثابت بشود خیلی ظریف است، ایفاء الکیل چون موفی دارد، آن کیل در خارج هست شما این قدر توش مثلا چیزی که پیمانه است مثلا آب پیمانه است، جز در این کتب فقهی ما که نوشتند کر چند کیلو باشد، هنوز بشر آب را به کیلو حساب نمی کند، آب هنوز با پیمانه است، با مترمکعب حساب می کنند، با لیتر حساب می کنند، این ها تمام پیمانه اند یا با ساعت، مثلا می گویند یک ساعت آب مال این است، این ها همه پیمانه اند یعنی به اصطلاح کیل اند اما این که کیلو، کسی آب را با کیلو حساب نمی کند، شیر را با کیلو یا با لیتر هم هست اما آب با کیلو حساب نشده است.

.....
علی ای حال کیف ما کان بنابراین خوب دقت بفرمایید این مسئله ای که در این جا هست این است عبارت مرحوم آقای اصفهانی
ظاهرش این است که ایفاء الکیل هم درست است، ایفاء العقد هم درست است،

پرسش: از محسوس به معقول چجوری رفتند؟

آیت الله مددی: تشبیه محسوس به معقول در مفردات است، این جا در مفردات نیست.

آیا از این جهت ایشان عقد را یک چیزی گرفته مثل کیل؟ شما آن عقد را خودش یک شخصیت حقوقی به قول امروزی ها برایش
فرض می کنید؟ نمی دانم روشن شد چه می خواهم عرض بکنم؟

پرسش: کیل تشکیکی است و خاصیت پر شدن دارد، عقد پر شدن ندارد

آیت الله مددی: چرا دیگر به شروطی که در عقد هست، به مجموعه شروط

آیا ایفاء العقد را که ایشان تعبیر کرده همین درست است یا نه بگوییم ایفاء الکیل درست است، الا ایفاء بالعقد همان جور که در قرآن در
دو سه موردی که آمده و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم، و اوفوا بعهده الله، یا بنی اسرائیل فلان، ایفاء را با باء آورده است و کذلک اوفوا
بالعقود، با باء آورده است، ما این دو تا را فرق بگذاریم، مرحوم آقای اصفهانی فرق نگذاشتند اصولاً ایشان وارد معنای هیئت افرادی
نشدند، باب افعال و غیر باب افعال که خوب بود این کار را می کردند

كما فی العقد علی ملکة عین بعوض و اتمامه و عدم التجاوز عنه بإیفاءه و عدم رفع الید عنه بحله و نقضه

این که رفع ید نکند، آیا ایفاء العقد همان عدم رفع ید است را فردا توضیح می دهیم

«ومنه يعلم أن ترتيب آثار الملك أجنبي عن الوفاء؛

این که شما آثار ملک را اثر می دهید، کتابتان را به آن طرف بدهید و آن هم پولش را بدهد این هم وظیفه اش باشد اجنبی عن الوفاء

إذ لا عهد بالإضافة إليه

نسبت به او عهدي نیست، البته آقایانی که بیع را به معنای تعهد گرفتند چرا چهار تا تعهد است، یکیش هم همین است، ایشان چون تملیک گرفته، یک مقدار مبانی با هم خلط شده است، آقایانی که بیع را تعهد گرفتند در قوانین غربی این تعهد را چهار تا کردند و وقتی که دستش می گیرد مالک می شود، به قول خودشان به نحو حیازت هادئة به تعبیر جناب آقای سنهوری، بحیازة هادئة یک

سلطه آرام، با سلطه آرام و با سلطنت آرام

و ما لا عهد به لا وفاء له فلیکن علی ذکر منک

من فکر می کنم ایشان به ارتکاز خودش یک مطلبی را فهمیدند، یک مقداری در تعبیرش گیر کردند، حالا فردا ما توضیحات را می

دهیم تا ببینیم این مشکل حل می شود یا نه

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين